

«مگر من نگهبان برادرم هستم؟»

پیدایش ۴، ۱-۱۶

آدم زن خود حوا را شناخت و او باردار شده، قائن را زایید، و گفت: «به یاری خداوند مردی حاصل کردم و دیگر بار، برادر او هابیل را زایید. هابیل گله‌بان بود و قائن کِشتگر زمین 3 پس از چندی، قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. ولی هابیل از نخست‌زادگان گله خویش و از بهترین قسمت‌های آنها هدیه‌ای آورد. خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ولی قائن و هدیه‌اش را منظور نداشت. پس قائن بسیار خشمگین شد و دلریش گشت 6. آنگاه خداوند به قائن گفت: «از چه سبب خشمگینی و چرا دلریش گشته‌ای؟ اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ ولی اگر



آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.» 8 قائن به برادر خویش هابیل گفت: «بیا تا به صحرا برویم. و چون در صحرا بودند قائن بر برادرش هابیل برخاست و او را کشت 9. آنگاه خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی‌دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟» 10 خداوند فرمود: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد 11. و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را گشود تا خون برادرت را از دست تو دریافت کند 12. چون زمین را کشت کنی، دیگر قوت خود را به تو نخواهد داد. و تو بر زمین آواره و سرگردان خواهی بود 13.» قائن به خداوند گفت: «مکافاتم بیش از تحمل من است. 14 هان امروز مرا از این زمین طرد کردی و از حضور تو پنهان خواهم بود. پس در جهان آواره و سرگردان خواهم بود و هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت 15.» آنگاه خداوند به او گفت: «در این صورت، هر که قائن را بکشد، از او هفت چندان انتقام گرفته خواهد شد.» و خداوند نشانی بر قائن نهاد تا اگر کسی او را بباید، وی را نکشد 16. پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت، و در سرزمین نود در شرق عدن ساکن شد.

فریاد های کودکان افغانستان تکان‌دهنده هستند و آثار اتفاقات در شهر کابل به ذهن متبادر می‌شود. مردم بین طالبان جنگجو و دیوار بلند باسیم خاردار اسیر شده اند. هزاران نفر در آن شرایط هستند. زیر آفتاب داغ مردم جلوی آن دیوار دور هم جمع می‌شوند و بعضی از آنها باید بمیرند. در آن شرایط یک مادری فرزند خردسال خود را به سرباز خارجی تحویل داده است. شاید دیگر هرگز بچه را نبیند. چه ناامیدی و یاسی آن مادر را تشویق کرده است تا فرزند خود را رها کند؟ سوال این است تا کی ادامه خواهد داشت؟ مطمئناً آخرین هواپیما فرودگاه کابل را ترک خواهد کرد. و سپس زندگی روزمره جدید با طالبان آغاز خواهد شد. اخبار از افغانستان کمتر خواهد بود. دیگر برای دنیا جالب نخواهد بود چه در سراسر افغانستان اتفاق خواهد افتد.... هنگامی که خدا فریاد خون برادر قائن را از زمین شنید نزد او آمد و از او پاسخ خواست. «هابیل کجاست؟»، قائن جواب داد: «من نگهبان برادرم نیستم!» این جمله از دهان یک قاتل بیرون می‌آید. معنی آن جمله قدیمی این است که «کاری که دیگران با زندگی خود انجام می‌دهند ربطی به من ندارد!» و این موضوع بعد از داستان قائن هم دوباره و دوباره تکرار شده است. و با همین جمله کسی می‌خواهد قاتل را تبرئه کند

لازم نیست کسی برادر خود را بکشد تا قاتل باشد.

در انجیل امروز، عیسی مثل سامری نیکو را زد. معنی آن این است: اگر کسی نیاز برادر یا خواهر خود را سرکوب کند یا نادیده بگیرد، قاتل است. ما نیز برادرکش می‌شویم اگر آن کار را انجام دهیم. عیسی با مثل سامری خوب، یک بنای یادبود را برای همه محرومان، تحقیرشدگان و مظلومان ایجاد کرد. و بیان کرد: همه آنها متعلق به ما هستند. بنابراین افغانستان تنها یک کشور دوردستی با تاریخ غم‌انگیز نیست. افغانستان در میان ماست. ما افغانستان هستیم. خون افغانستان از آسمان فریاد می‌زند و آن خون متعلق به ماست. و قاتل‌ها کجا هستند؟ برخی می‌گویند این اسلام رادیکال است که از عربستان وارد شده است. برخی می‌گویند این کشورهای خارجی هستند که قرن‌ها در تاریخ افغانستان دخالت کرده‌اند. مقصر کجاست؟ این سوالی است که در اولین داستان قتل در کتاب مقدس نیز مطرح می‌شود. و کتاب مقدس پاسخ می‌دهد: قاتل در میان ما است. قائن بر روی زمین سرگردان است و برادرش را می‌کشد... هابیل روی زمین دراز کشیده است... خونش به آسمان فریاد می‌زند. داستان قائن و هابیل بلافاصله پس از سقوط انسان به گناه مطرح شده است. و با آن کار کتاب مقدس وضعیت ما انسانها را توضیح می‌دهد. خون هابیل از سراسر جهان به آسمان فریاد می‌زند. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که چرا اینطور است... و همچنین ما نشان می‌دهد که قتل نه تنها با خون ریزی اتفاق نمی‌افتد بلکه در هر جایی که حقوق بشر نقض شود. هابیل به طور کلی کسی است که تحقیر شده است، مورد استثمار قرار می‌گیرد، از حق رای برخوردار نیست، مورد آزار و توهین قرار می‌گیرد. و همه می‌دانیم چقدر سریع هابیل دیروز به قائن امروز تبدیل می‌شود. کل تاریخ بشر داستان قائن و هابیل است. این یک چرخه شیطانی از ستمگران است که سرکوب شده‌اند و سپس به سرکوب‌کننده تبدیل می‌شوند. در همه اینها، خدا این

افراد محکوم به قتل را تنها نگذاشت ... خدا از قاتل می پرسد ، برادر شما هابیل کجاست؟ ... خدا می داند ، قاتل می داند ، ما همچنین می دانیم که مردم کجا به اشتباه کشته شده اند. اما آیا می دانیم قاتل کجاست؟ مقصر کجا است؟ برای اکثر مردم ، این سوالی است که وجدان فرد را تحت تاثیر قرار نمی دهد. ما نسبت به فرمان پنجم "قتل نکن!" مقصر نیستیم. ما همین فرمان را استفاده می کنیم تا از خودمان دفاع کنیم. "من یک قاتل نیستم! از هر گونه قتل متنفرم ... حتی از همه انواع خشونت. اما من هنوز شوکه ام که زمین چقدر خون از دستان قاتل دریافت کرده است ... و بیشتر اوقات افرادی که درگیر این قتل بودند، دقیقاً می اندیشند که قاتل نیستند. اکثر افراد بی گناه هستند ... اما به شکلی در قتل درگیر هستند. در دوران ما حتی می آموزیم که مصرف برق ، آب و چیزهای دیگر می تواند منجر به این شود که نسل های بعدی از امکانات زندگی محروم باشند یا حتی از اثر کار ما بمیرند. درس عیسی به ما می آموزد کسی چه برادر خود را عصبانی کند چه او را تحقیر کند ، مقصر قتل است.. در داستان قاتل و هابیل خداوند ابتدا در مورد وضعیت قلب قاتل پرسید. "گناه در کمین درگاه است." خدا مدتها قبل از وقوع قتل به قاتل هشدار داد. به هر حال همه ما درگیر این موضوع هستیم ... شاید در این واقعیت که می بینیم برادرمان به حق خود نرسیده اما هیچ کاری انجام نمی دهیم. به این دلیل کوتاهی ما سر چشمه عصبانیت و نفرت است. اما یک بر دیگر رویداد قاتل و هابیل را دقیقتر ببینیم؟ اول دیدیم که دو برادر متفاوت بودند. داستان قاتل و هابیل به ما نمی گوید چرا آنها متفاوت بودند. خدا فقط نگاه دیگری به هدایای هابیل داشت. از نظر قاتل ، این بدان معنا بود که او نمی توانست انتظار محصول خوبی در سال آینده داشته باشد. از ابتدا محروم شده بود. هیچ شانس تغییر یا پیشرفتی برای او وجود نداشت. این بسیار بی رحمانه است! سرنوشت خوب متفاوت تقسیم شده بود. این داستانی است که هزار بار در سراسر جهان تکرار شده است. مردم نابرابرند. قاتل و هابیل یکسان نبودند. این یک واقعیت است که کتاب مقدس فقط بیان می کند و به آن پاسخ نمی دهد. در عوض ، واکنش قاتل با جزئیات بیشتری توضیح داده شده است. در حقیقت ، او هنوز به اندازه کافی غذا داشته است. اما مزیت دیگری او را آزار داده و در نهایت منجر به نفرت شده است. ما انسان ها می توانیم بدبختی بسیاری را تحمل کنیم . اما وقتی رنج از نظر ما ناعادلانه به نظر برسد، شکست می خوریم. هریک از ما آن را تجربه کرده ایم. همیشه افرادی خواهند بود که وضعیت بهتری از ما دارند. همچنین افرادی وجود خواهند داشت که وضعیت بدتری از ما دارند. اما اگر این سوال دغدغه ما شود و در کل زندگی ما نفوذ کند، ممکن است تلخ و ناامید شویم و حتی نیز خداوند را مسئول این بی عدالتی بدانیم. این مسیری است که به مرگ منتهی می شود. برای ما و برای برادرانمان هم همینطور. ما هرگز نخواهیم توانست اختلافات موجود در جهان را از بین ببریم - آنها همیشه باقی خواهند ماند. اما آنچه ما در مورد آن فکر و احساس می کنیم را می توان تغییر داد. و خدا در آنجا ایستاده و هشدار می دهد. به ما کمک می کند تا درست فکر کنیم و ما را از شر این شعارهای نفرت انگیز و تلخ نجات دهد. اگر به صدای خدا گوش ندهیم ، عواقب آن غیرقابل تحمل خواهد بود. جوی خون وجود دارد و هنگامی که خون راه بیفتاد پیگیری آن هم وجود دارد. قاتل فکر کرد کمی خاک بر همه چیز خواهد پاشید و هابیل دیگر حرف نخواهد زد. به اشتباه فکر کرد: «اگر او از چشم پنهان باشد و زیر خاک دفن شده باشد ، او از ذهن من نیز خارج خواهد بود.» «ریطی به من ندارد!» او بسیار متواضعانه گفت "من نگهبان برادرم نیستم" ... برای خدا مشکل خونریزی به این سادگی برطرف نمی شود. خونی که به آسمان فریاد می زند عواقبی برای همه دارد. برای قاتل این بدان معناست که باید دور از خدا زندگی کند ، همچنین باید جدا از خانواده اش زندگی کند. دستان قاتل خون برادرش را ریخت. این امر پیامدهایی برای او داشت ... اگر من خطبه عیسی را به درستی درک کنم ، من نیز در مواردی که با مردم عصبانی شده یا بی انصافانه رفتار کرده ام همین گناه قاتل را مرتکب شده ام. عیسی ما را به افراد زیادی ملحق می کند که توسط افراد دیگر آزرده و شکسته می شوند. آیا این داستان می تواند متفاوت باشد؟ اگر چنین است ، چگونه داستان ادمکشی می تواند تغییر کند؟ آیا باید به طور گسترده به صلح در جهان متعهد باشیم؟ ... شاید مردم را تشویق کنیم تا برای خدمت سربازی ثبت نام نکنند؟ با توجه به شعار ، اگر افراد زیادی به صلح اعتقاد داشته باشند ، صلح برقرار خواهد شد؟ تاریخ به ما نشان می دهد که این امکان پذیر نیست. کنفرانسهای خلع سلاح بی شمار به ما نشان می دهند که چقدر دشوار است به صلح برسیم. هنگامی که هزاران نفر در جنگی ناعادلانه جان خود را از دست داده اند ، می دانیم که چقدر دشوار است رویداد جنگ را فراموش کند. چقدر سخت است ببخشند. اگر اعتماد یک بار شکست، می توان اعتماد را دوباره به دست آورد؟ داستان قاتل و هابیل به طرز شگفت انگیزی به پایان می رسد. قاتل ، که گنااهش به وضوح افشا شده بود ، با وجود مجازات وحشتناک خدا ، عشق خدا را نیز تجربه می کرد. خدا می خواست که قاتل نیز زنده بماند ، و یک ویژگی بایستی از مرگ او جلوگیری می کرد. یک علامت از آسیب رسیدن به او جلوگیری می کرد. کار شگفت انگیز اتفاق می افتد. خون هابیل هنوز تا پایان تاریخ جهان به آسمان فریاد می زند و خدا قاتل را زنده می گذارد. خون هابیل نیاز به قصاص دارد و قاتل به دلیل زنده ماندن مجازات را بر دوش گرفت. و در جایی که شخص مجرم باقی بماند ، عواقبی هم دارد! چرخه قتل ادامه دارد! و با این وجود داستان قاتل به پایان می رسد. نشانه هایی که خدا به او داده است در پیشانی اش هم مجازات و هم رستگاری بود. اما این نشانها در حال حاضر به موضوعی کاملاً جدید اشاره می کنند که خدا انجام خواهد داد. مدتها بعد از قاتل ، خدا علامتی دیگر بر پیشانی انسان گذاشت. این نشانه غسل تعمید مقدس است: نام پدر و پسر و روح القدس روی هر پیشانی نوشته شده است. این آغاز دوران جدیدی است.

به جای خون هابیل که به آسمان فریاد بزند ، خون عیسی روی سر مان ریخته شده است. خون عیسی برای انتقام فریاد نمی زند. در عیسی روشن می شود که انسان می تواند با وجود احساس گناه به زندگی خود ادامه دهد. به جای قتل و انتقام ، بخشش و آشتی وجود دارد. هیچ کس نیازی به رفتار غیر انسانی و خشونت ندارد. و به همین دلیل است که غم انسانی ما را بی تفاوت نمی گذارد. ما کمک می کنیم ، تسلی می دهیم و آنچه را که تخریب شده است باز می سازیم. ما آنچه را که صدمه دیده است

پانسیمان می کنیم و کسانی که مطرود شده اند را در نظر می گیریم. ما نمی توانیم همه کارها را انجام دهیم ، اما با توجه به امکانات خود انجام می دهیم. هر کس به مردم احترام بگذارد ، به خدا احترام می گذارد و به او جلال می بخشد. هر کاری را که در گفتار و عمل انجام می دهیم ، به نام عیسی مسیح انجام می دهیم. عیسی مسیح ، که نفرت و مرگ را به نجات و بخشش تبدیل کرده است. آمین